مخاطبان را ببینم و ارزیابی کنم که چه گروه‌هایی برای تماشای نمایش آمده‌اند. بر اساس مشاهدات و ارزیابی نسبی من، «کورش» توانسته بود با طیف گسترده‌ای از مخاطبان ارتباط برقرار کند و همین موضوع برایم اهمیت داشت.

البته اینکه این ارتباط تا چه اندازه به تأثیرگذاری عمیق یا موفقیت هنری منجر شده، موضوعی است که باید مخاطبان و منتقدان درباره آن قضاوت کنند. اما اینکه یک اثر بتواند گروه‌های مختلفی از مردم را به سالن تئاتر بکشاند، اتفاق ارزشمندی است.

در کنار این مسئله، برای من به‌عنوان تهیه‌کننده، یک موضوع دیگر هم اهمیت اساسی دارد و آن ایفای تعهدات در قبال گروه اجرایی است. وقتی پروژه‌ای به پایان می‌رسد، تهیه‌کننده باید بتواند تعهدات خود را به‌درستی انجام داده باشد.

فراموش نکنیم که در شرایطی وارد عرصه تهیه‌کنندگی آثار نمایشی شده‌ایم که تعداد تهیه‌کنندگان حرفه‌ای و واقعی تئاتر شاید از تعداد انگشتان دو دست هم کمتر باشد. تهیه‌کنندگی صرفاً به معنای تأمین بودجه یا فروش بلیت نیست؛ بلکه مدیریت یک پروژه در سلامت کامل، ایجاد شرایط مناسب برای گروه اجرایی و فراهم کردن امکان تجربه‌ای رضایت‌بخش برای همه اعضای گروه را نیز شامل می‌شود.

برای من مهم است که اعضای گروه، هم از نظر تجربه هنری و خلاقانه و هم از نظر دستمزد و تعهدات مالی، احساس رضایت نسبی داشته باشند. تهیه‌کننده باید بتواند شرایطی فراهم کند که هنرمندان با آرامش و تمرکز بیشتری در مسیر خلق یک اثر هنری مشارکت کنند. اگر در پایان پروژه، هم مخاطب و هم گروه اجرایی رضایت داشته باشند، می‌توان گفت به بخشی از اهداف خود رسیده‌ایم.

○شخصیت کورش برای فرهنگ و تاریخ ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. به نظر شما برای اینکه نسل جوان و به‌ویژه نوجوانان نیز با این شخصیت ارتباط برقرار کنند، چه راهکارهایی باید در نظر گرفته شود؟ چگونه می‌توان آنها را به سالن‌های تئاتر کشاند؟

اجازه بدهید ابتدا به یک موضوع اعتراف کنم. ما و تصمیم‌گیرندگان فرهنگی در سال‌های گذشته اشتباه کردیم که به اندازه کافی به این سوژه‌ها نپرداختیم. این روزها بحث‌های زیادی درباره اجرای هم‌زمان چند نمایش با موضوع قهرمانان و اسطوره‌های ایرانی، مانند آرش، پسران فریدون، سیاوش و کورش مطرح می‌شود و برخی می‌پرسند چرا چند اثر با چنین موضوعاتی هم‌زمان روی صحنه رفته‌اند.

من اتفاقاً معتقدم چه اشکالی دارد؟ این اتفاق نه‌تنها ایرادی ندارد، بلکه یکی از نیازهای امروز تئاتر ایران است.

اگر سال‌ها به قهرمانان ملی، اسطوره‌ها و شخصیت‌های برجسته تاریخی خودمان نپرداخته‌ایم، باید بپذیریم که در این زمینه اشتباه کرده‌ایم. ایران عزیز ما سرشار از شخصیت‌ها و روایت‌هایی است که هرکدام ظرفیت‌های دراماتیک فراوانی دارند و می‌توانند به آثار هنری جذاب و تأثیرگذار تبدیل شوند.

امروز اگر تئاتر ایران به این جمع‌بندی رسیده که باید توجه بیشتری به شاهنامه، قهرمانان آن و شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای داشته باشد، باید از این اتفاق استقبال کنیم و آن را غنیمت بدانیم. نباید به دلیل هم‌زمانی چند اجرای مشابه، اصل این جریان را زیر سؤال ببریم.

البته یک نکته مهم وجود دارد. نباید اجازه دهیم پرداختن به این موضوعات صرفاً در قالب تولیدات تجاری باقی بماند. طبیعتاً تئاتر تجاری می‌تواند بخشی از مخاطبان را جذب کند و از این نظر نیز اهمیت دارد، اما لازم است این جریان به سالن‌های کوچک‌تر و گروه‌های مستقل تئاتری هم راه پیدا کند. باید امکان تولید و اجرای نمایش‌هایی با موضوعات تاریخی و اسطوره‌ای در شهرهای مختلف و خارج از تهران نیز فراهم شود تا مخاطبان بیشتری بتوانند با این آثار ارتباط برقرار کنند.

ما در کنار اجرای نمایش «کورش»، اقدام دیگری نیز انجام داده‌ایم. در مجموعه فعالیت‌های مرتبط با این نمایش، اثری در قالب کتاب با موضوع کورش تولید کرده‌ایم که مخاطبان و خانواده‌ها بتوانند در کنار تماشای نمایش، با ابعاد بیشتری از این شخصیت آشنا شوند. به اعتقاد من، موفقیت واقعی زمانی اتفاق می‌افتد که این موضوعات از محدوده اجرای یک نمایش فراتر بروند و به شکل‌های مختلف فرهنگی و هنری در دسترس مردم قرار بگیرند.

تا جایی که من اطلاع دارم، موضوع کوروش پیش از این کمتر در قالب یک اثر مستقل و با این شکل از پرداخت در عرصه هنرهای نمایشی مورد توجه قرار گرفته بود. شاید بتوان اجرای این نمایش را یکی از تجربه‌های آغازین برای ورود جدی‌تر این شخصیت به قاب دراماتیک تئاتر دانست. امیدوارم این تجربه، شروعی برای تولید آثار بیشتری در این حوزه باشد.

من اعتقاد دارم موضوعاتی از این دست، به‌ویژه شخصیت‌های شاهنامه و قهرمانان تاریخی ایران، ظرفیت آن را دارند که مردم را به یکدیگر نزدیک‌تر کنند. هر اندازه بیشتر بر هویت دیرپای ایران و شخصیت‌های جذاب و ریشه‌دار آن تمرکز کنیم و از این ظرفیت‌ها برای خلق آثار هنری بهره ببریم، امکان ایجاد همدلی و نزدیکی میان گروه‌های مختلف جامعه بیشتر خواهد شد.

هویت ایرانی می‌تواند پیونددهنده طیف‌های مختلف فکری، اجتماعی و حتی سیاسی باشد. ما یک هویت تاریخی و فرهنگی مشترک داریم که می‌تواند قلب‌های ایرانیان را در کنار یکدیگر قرار دهد. به نظرم این ظرفیت ارزشمند را نباید نادیده بگیریم و تئاتر یکی از بهترین ابزارها برای بازخوانی و تقویت آن است.

باران نیکراه، بازیگر:

مادران، قربانیان فراموش‌شده تاریخ

باران نیکراه که با دعوت نادر برهانی‌مرند برای نخستین بار حضور در تئاتر را تجربه کرده، در نمایش «کورش» نقش ماندانا، مادر کوروش هخامنشی را ایفا می‌کند؛ زنی که در روایت‌های تاریخی، کمتر از جهان درونی و رنج‌های شخصی‌اش سخن گفته شده است. نیکراه در این گفت‌وگو از تجربه ورود به جهان تئاتر، همکاری با نادر برهانی‌مرند، مواجهه با شخصیت ماندانا و تلاش برای کشف لایه‌های انسانی این مادر تاریخی می‌گوید. او معتقد است تاریخ، بزرگی مردان را با فتوحاتشان به یاد می‌آورد، اما کمتر از مادرانی می‌گوید که تمام ارزویشان نه پیروزی فرزندان، بلکه زنده ماندن آنها بوده است.

○چطور به گروه نمایش «کورش» پیوستید؟

پیوستن من به گروه نمایش «کورش» با دعوت استاد نادر برهانی‌مرند و تیم مهربانشان اتفاق افتاد. در سال‌های گذشته پیشنهادهایی برای بازی در تئاتر داشتم، اما هیچ‌وقت جسارت پذیرفتن آنها را پیدا نکردم. این تردید بیش از آنکه از ترس ناشی شود، از احترام عمیقی می‌آمد که برای جهان تئاتر و اهالی آن قائل بودم و همچنان هستم.

اما این بار دعوت و دلگرمی کسی که به شناخت و نگاه حرفه‌ای‌اش اطمینان داشتم، باعث شد برای نخستین بار جرئت کنم توانایی‌هایم را در این عرصه محک بزنم. شاید گاهی برای برداشتن یک قدم بزرگ، بیش از اطمینان به خودمان، به دلگرمی کسی نیاز داریم که نگاهش برایمان معتبر است. برای من، استاد برهانی‌مرند همان آدم بودند.

○همکاری با نادر برهانی‌مرند به‌عنوان نویسنده و کارگردان نمایش چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا در هدایت بازیگران بیشتر به دنبال اجرای دقیق و از پیش‌طراحی‌شده هستند یا به بازیگر اجازه می‌دهند از تجربه و دریافت شخصی خودش به نقش برسد؟

یکی از ویژگی‌های ارزشمند استاد برهانی‌مرند، جمع شدن تسلط و انعطاف‌پذیری در شیوه کارگردانی ایشان است. جهان نمایش را با دقت و جزئیات می‌شناسند، اما این تسلط هرگز مانع شنیدن و پذیرفتن پیشنهادهای بازیگران نمی‌شود. آنچه برای من تحسین‌برانگیز است، همین منش حرفه‌ای و گشودگی در برابر نگاه دیگران است.

برای من که با احتیاط و دل‌نگرانی فراوان قدم به تئاتر گذاشته بودم، این شیوه برخورد بسیار دلگرم‌کننده بود. به‌تدریج احتیاط اولیه‌ام جای خودش را به شوق کشف و تجربه داد و توانستم با آزادی و اطمینان بیشتری پیشنهاد بدهم و دریافت شخصی خودم را به شخصیت ماندانا اضافه کنم.

شاید یکی از مهم‌ترین چیزهایی که از ایشان آموختم همین باشد؛ اینکه یک استاد بزرگ فقط چیزی به دانسته‌های شاگردش اضافه نمی‌کند، بلکه برای تجربه‌ها، خلاقیت و نگاه مستقل او نیز ارزش قائل می‌شود و به آنها مجال بروز می‌دهد.

○شما در این نمایش نقش ماندانا، مادر کورش را بازی کردید؛ شخصیتی که در روایت زندگی یکی از مهم‌ترین چهره‌های تاریخ ایران جایگاهی ویژه دارد. برای نزدیک شدن به این شخصیت، بیشتر به منابع تاریخی تکیه کردید یا تلاش کردید ابتدا او را به‌عنوان یک زن و مادر، با احساسات و نگرانی‌های انسانی‌اش درک کنید؟

برای من، تاریخ نقطه آغاز شناخت ماندانا بود، اما برای رسیدن به او کافی نبود. در روایت‌های تاریخی، ماندانا را بیشتر از خلال نسبتش با پدر و فرزندش می‌شناسیم. گویی اهمیت او بیش از آنکه در سرگذشت خودش باشد، در سرنوشت مردانی است که به آنها پیوند خورده است.

من می‌خواستم از میان همین سکوت تاریخی به جهان درونی زنی نزدیک شوم که حق مادری کردن از او گرفته شده است؛ زنی که فرزندش قرار است روزی سرنوشت یک سرزمین را تغییر دهد، اما خودش از ساده‌ترین لحظات بزرگ شدن او محروم مانده است.

برای من، پیش از آنکه ماندانا مادر کورش بزرگ باشد، مادری است که کودکی فرزندش را از دست داده است.

○مادر بودن در چنین داستانی احتمالاً فقط به معنای مهرورزی نیست و می‌تواند با ترس، نگرانی، فداکاری و حتی تعارض میان عواطف مادری و سرنوشت تاریخی فرزند همراه باشد. کدام‌یک از این لایه‌ها در ساختن نقش برای شما پررنگ‌تر بود؟ آیا در جریان تمرین‌ها به برداشت تازه‌ای از رابطه مادر و فرزند رسیدید؟

برای من، پررنگ‌ترین لایه، اندوه سال‌هایی بود که دیگر بازنمی‌گردند. ماندانا فقط از فرزندش جدا نشده، بلکه از تماشای بزرگ شدن او محروم مانده است؛ از اولین قدم‌ها، اولین کلمه‌ها و تمام آن لحظات کوچکی که شاید برای دیگران معمولی باشند، اما برای یک مادر تکرارنشدنی‌اند. او پس از سال‌ها با جوانی روبه‌رو می‌شود که هم آشناترین انسان زندگی اوست و هم غریبه‌ای که فرصت شناختنش را نداشته است.

اما هرچه بیشتر با ماندانا زندگی کردم، احساس کردم اندوه او بسیار فراتر از سرگذشت یک مادر در تاریخ است. برای من، ماندانا گاهی خود ایران است. در رنج او، رنج مادران بسیاری را می‌بینم که در طول تاریخ، بهای جنگ‌ها، جاه‌طلبی‌ها و تصمیم‌هایی را پرداخته‌اند که خود در آنها سهمی نداشته‌اند.

شاید دردناک‌ترین تناقض همین باشد؛ تاریخ که بزرگی مردانش را با فتوحاتشان به یاد می‌آورد، اما کمتر از مادرانی می‌گوید که تمام آرزویشان نه پیروزی فرزند، بلکه زنده ماندن او بوده است. ماندانا فرزندش را دوباره به دست می‌آورد، اما کودکی او را هرگز. و چه بسیار مادرانی که حتی فرصت همین دوباره دیدن را هم پیدا نکرده‌اند.

○یکی از دشواری‌های بازی در آثار تاریخی، پیدا کردن تعادل میان لحن و رفتار متناسب با جهان گذشته و احساساتی است که برای تماشاگر امروز قابل‌درک باشند. شما برای رسیدن به این تعادل از چه ابزارهایی استفاده کردید؟

برای من مهم بود که تماشاگر، پیش از آنکه ماندانا را شخصیتی متعلق به دوهزاروپانصد سال پیش ببیند، بتواند زنی را در او بشناسد که رنج و عشقش هنوز برای ما آشناست. تاریخ، زمان زندگی او را از ما دور کرده، نه احساساتش را.

برای رسیدن به این نزدیکی، در شیوه بیان، ریتم گفتار و حرکات بدن تلاش کردم میان وقار زنی با جایگاه ماندانا و آسیب‌پذیری مادری که سال‌ها در حسرت دیدار فرزندش بوده، تعادل برقرار کنم؛ بی‌آنکه شکوه تاریخی شخصیت از حقیقت انسانی او فاصله بگیرد.

○نمایش «کورش» زندگی این شخصیت را از تولد تا فتح هگمتانه روایت می‌کند. حضور شخصیت مادر در چنین روایتی چه چیزی به شناخت مخاطب از کوروش اضافه می‌کند؟ آیا این رابطه خانوادگی می‌تواند وجه کمتر دیده‌شده‌ای از شخصیتی را آشکار کند که معمولاً بیشتر با قدرت، سیاست و فتوحات تاریخی شناخته می‌شود؟

تاریخ معمولاً از انسان‌های بزرگ، از زمانی سخن می‌گوید که بر سرنوشت دیگران تأثیر گذاشته‌اند. کمتر می‌پرسد پیش از آن، چه کسانی بر سرنوشت خودشان اثر گذاشته‌اند.

به نظرم قلم استاد برهانی‌مرند و تخیل عاطفی ظریف ایشان، به رابطه ماندانا و کوروش عمقی بخشیده که در روایت‌های تاریخی کمتر مجال پرداختن به آن وجود داشته است. ایشان از دل سکوت تاریخ، گفت‌وگویی میان مادر و فرزند خلق کرده‌اند که برای من از عاطفی‌ترین لحظات نمایش است.

ماندانا با مردی روبه‌رو می‌شود که فرصت تماشای کودکی و بزرگ شدنش را نداشته و کوروش، با همه بزرگی و جایگاه تاریخی‌اش، در برابر مادر زانو می‌زند و برای لحظه‌ای دوباره فقط یک فرزند می‌شود. این نگاه نه‌تنها چیزی از عظمت تاریخی کوروش کم نمی‌کند، بلکه به ما فرصت می‌دهد انسان پشت آن عظمت را هم ببینیم.

○ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که فشارهای اقتصادی، نگرانی نسبت به آینده و تنش‌های سیاسی بخش مهمی از زندگی روزمره مردم شده‌اند. به نظر شما اجرای نمایشی درباره شخصیتی تاریخی مانند کوروش در چنین فضایی چه نسبتی با زندگی امروز مخاطب برقرار می‌کند؟ آیا تئاتر می‌تواند فرصتی برای فاصله گرفتن موقت از اضطراب‌های روزمره باشد یا باید به‌طور مستقیم‌تری با همین دغدغه‌ها مواجه شود؟

به گمانم تئاتر نه موظف است مخاطب را برای ساعتی از واقعیت جدا کند و نه لزوماً باید به بازگویی مستقیم رنج‌های روزمره بپردازد. گاهی فاصله گرفتن از زمان حال و استفاده از چشم‌اندازی تاریخی، اتفاقاً امکان دقیق‌تر دیدن آن را فراهم می‌کند.

به نظرم یکی از ظرفیت‌های ارزشمند نمایش‌های تاریخی همین است؛ اینکه متوجه شویم بسیاری از پرسش‌های امروز ما، پرسش‌های تازه‌ای نیستند. نسبت قدرت با عدالت، ترس با خشونت و مسئولیت انسان در برابر سرنوشت دیگران، قرن‌هاست که پیش روی بشر قرار دارد.

در روزگاری که خشونت و اضطراب بخشی از تجربه زیسته ما شده، شاید بازاندیشی در چنین مفاهیمی خود شکلی از مواجهه با امروز باشد. فکر می‌کنم هنر قرار نیست الزاماً پاسخی برای رنج‌های ما پیدا کند. گاهی ارزشش در این است که نگذارد پرسش‌های مهممان را فراموش کنیم.

○گاهی از هنر به‌عنوان مرهمی برای زخم‌های اجتماعی و روانی یاد می‌شود؛ اما آیا واقعاً تماشای یک نمایش می‌تواند در روزگاری که مردم با ناامنی اقتصادی، نگرانی‌های سیاسی و خستگی روانی روبه‌رو هستند، حال آنها را بهتر کند؟ در مواجهه با تماشاگران «کورش» چه بازخوردهایی دریافت کردید؟

راستش فکر نمی‌کنم هنر بتواند زخم‌های واقعی جامعه را درمان کند و شاید اساساً نباید چنین ادعای بزرگی داشته باشیم. اما گاهی همین که انسان در رنج و نگرانی‌هایش احساس تنهایی نکند، اتفاق کوچکی نیست.

در طول اجراهای «کورش»، مادران بسیاری با چشمانی اشک‌بار به دیدنم آمدند و گفتند چقدر با ماندانا همدردی کرده‌اند و با تمام وجود برای رنج او گریسته‌اند. این مواجهه‌ها برایم عمیقاً تأثیرگذار بود، چون احساس می‌کردم آنها فقط برای اندوه مادری در دوهزاروپانصد سال پیش اشک نریخته‌اند، بلکه بخشی از رنج‌ها، ترس‌ها و داغ‌های امروز خودشان را هم در ماندانا دیده‌اند.

شاید هنر نتواند چیزی از سنگینی این رنج‌ها کم کند، اما می‌تواند نگذارد به آنها عادت کنیم.

○اگر بخواهید از دل تجربه بازی در نقش مادر کوروش، پیامی را با مخاطب امروز به اشتراک بگذارید، آن پیام چه خواهد بود؟

شاید در تمام این قرن‌ها، نام فرمانروایان، مرز سرزمین‌ها و روایت پیروزی‌ها تغییر کرده باشد، اما یک چیز همچنان تکرار شده است: مادری که در میان همه آرزوهای بزرگ تاریخ، آرزوی کوچکی دارد؛ اینکه فرزندش زنده بماند.

ماندانا مرا به این فکر واداشت که تاریخ، بیش از آنکه تکرار حوادث باشد، تکرار رنج‌هایی است که بشر هنوز راهی برای پایان دادن به آنها نیافته است. تا چه زمانی قرار است هر نسل، رنج نسل پیش از خود را دوباره زندگی کند و نام آن را سرنوشت بگذارد؟

شاید بلوغ یک جامعه از جایی آغاز شود که دیگر رنج انسان‌ها را بهایی بدیهی و ناگزیر برای ساختن تاریخ نداند.



